جلسه بیست و یکم ـ اصول ـ 22/7/1403 ـ استاد شوپایی حفظه الله.

بسم الله الرحمن الرحیم

در مقام بررسی مقدمات پنجگانه ایی بودیم که مرحوم نائینی برای اثبات نظریه ترتب بیان فرموده بودند و بحث به مقدمۀ ثالثه رسید.

مفاد و مضمون مقدمۀ سوم این بود که : در واجبات مضیّقه ایی که شیء بلحاظ حال وجودش شرط تکلیف است و نه بلحاظ حال انقضاء و مضی ـ که اغلب واجبات مضیّقه از این قبیل هستند ـ ، زمان وجود شرط و زمان فعلیت تکلیف و زمان امتثال ؛ هر سۀ اینها در زمان واحدِ حقیقی جمع میشوند و متحد با همدیگر هستند و از حیث زمان تقدم و تأخری بین آنها وجود ندارد یعنی اینگونه نیست که زمان فعلیت تکلیف متأخر از زمان وجود شرط باشد و یا زمان امتثال تکلیف از زمان فعلیت تکلیف متأخر باشد. این مفاد مقدمۀ سوم بود.

سپس مرحوم نائینی برای هر دو قسمت ـ یعنی عدم تأخر زمان فعلیت تکلیف از زمان وجود شرط و عدم تأخر زمان امتثال تکلیف از زمان فعلیت تکلیف ـ دلیل آوردند :

اما اینکه چرا زمان فعلیت تکلیف متأخر از زمان وجود شرط نیست ؟ در این قسمت فرمودند که : چرا که شرط بحسب مقام ثبوت به موضوع برمیگردد و موضوع هم هرچند که علت حقیقی و تکوینی حکم نیست ولی رابطۀ بینهما از قبیل علت برای معلول است ، و وقتی رابطۀ موضوع و شرط با حکم از قبیل علت و معلول بود هم دیگر معنا ندارد که علت ـ یعنی شرط ـ محقق شود ولی معلول ـ یعنی فعلیت حکم ـ محقق نشود.

اما اینکه چرا زمان امتثال تکلیف متأخر از زمان فعلیت تکلیف نیست ؟ مرحوم نائینی در این قسمت هم فرمودند : تکلیف بمنزلۀ علت برای تحقق امتثال در خارج است و در اینجا هم رابطۀ علّی و معلولی در کار است و باتوجه به این مطلب دیگر معنا ندارد که علت یعنی فعلیت تکلیف محقق باشد ولی معلول یعنی امتثال محقق نباشد.

این هم دلیلهای مرحوم نائینی برای اثبات دو مطلبی بود که در مقدمۀ ثالثه بیان فرمودند.

پس در مقدمۀ ثالثه این دو مطلب بیان شده است : مطلب اول این بود که زمان فعلیت تکلیف متأخر از زمان شرط نیست. مطلب دوم هم این بود که : زمان امتثال متأخر از زمان فعلیت تکلیف نیست. که بعداً هم مرحوم نائینی فرموده اند که : و از آنجا که زمان عصیان هم با زمان امتثال متحد و یکی است لذا زمان عصیان هم با زمان فعلیت تکلیف و شرط یکی است.

مرحوم نائینی بعد از بیان این دو مطلب در مقدمۀ ثالثه فرموده اند که ما این دو مطلب را برای جواب از بعضی از اشکالاتی که به نظریۀ ترتب وارد شده است ، بیان کردیم.

اشکال اولی که این مقدمۀ ثالثه در صدد دفع و جواب از آن هست ، اینست که مستشکل میگوید : التزام به خطاب ترتبی متوقف بر التزام به واجب معلّق و شرط متأخر است و اگر کسی این ها را قبول نداشته باشد نمیتواند قائل به ترتب شود.

اشکال دوم ـ که اشکال مهم و اساسی بود ـ که این مقدمۀ ثالثه درصدد دفع و جواب از آن هست ، این بود که مستشکل میگوید : مراد شما از اینکه میگویید مهم مشروط به عصیان أهم است ، چیست ؟ آیا مراد شما اینست که نفس العصیان شرطِ فعلیت مهم است ؟ و یا اینکه مراد شما اینست که عنوان انتزاعی « اینکه شخص ممن یعصی فیما بعد باشد » شرطِ فعلیت مهم است ؟ و هر یک از این دو شق را انتخاب بکنید مبتلای به محذور است.

اگر بگویید که شرط فعلیت خطاب مهم « نفس عصیان » است در اینصورت لازمۀ این کلام شما اینست که : خطاب مهم در ظرفی فعلیت پیدا کند که أهم عصیان شده است و باقی نمانده است در حالیکه این خروج از بحث ترتب است چرا که ترتب اینست که دو امر فعلی در زمان واحد با همدیگرجمع بشوند. پس چنانچه شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم » باشد در اینصورت با تحقق عصیان دیگر تکلیف أهم وجود ندارد و باقی نیست تا اینکه علی نحو ترتب با تکلیف به مهم جمع شود و مشخص است که این خروج از بحث ترتب است.

و اگر بگویید که شرط فعلیت مهم « نفس عصیان » نیست بلکه شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعی « کون الشخص ممّن یعصی فیما بعد » است و یا عنوانِ انتزاعی « تعقّب به عصیان » است ، در اینصورت محذور « طلب جمع بین ضدین » پیش می آید.

این هم اشکال دومی بود که مرحوم نائینی مقدمۀ سوم را برای جواب از آن بیان کرده اند.

که البته مرحوم نائینی در جواب از این اشکال دوم فرموده اند که : ما هم میتوانیم « نفس عصیان » را بنحو شرط مقارن شرط فعلیت مهم بدانیم و هم میتوانیم عنوان انتزاعی « کون الشخص ممّن یعصی فیما بعد » را شرط فعلیت مهم بدانیم.

اشکال شما نسبت به اینکه « نفس عصیان » شرط فعلیت مهم باشد ، این بود که : این امر مستلزم خروج از بحث ترتب است ؛ جواب از این اشکال اینست که : در این تقدیر خروج از بحث ترتب لازم نمی آید چرا که زمان عصیان أهم با زمان فعلیت أهم ، زمان واحد است. همانطور که در مقدمۀ ثالثه بیان شد زمان عصیان و امتثال با زمان فعلیت تکلیف متحد است و با توجه به این مطلب در ظرف عصیان أهم ، أهم هنوز وجود دارد فلذا چنانچه در کنار آن امر به مهم هم فعلی بشود مورد از مصادیق « ترتب » میشود.

همچنین اشکال شما نسبت به اینکه شرط فعلیت مهم عنوانِ انتزاعیِ « کون الشخص ممّن یعصی فیما بعد » باشد هم این بود که فرمودید در اینصورت محذورِ « طلب جمع بین ضدین » لازم می آید ؛ لکن در جواب میگوییم که : بله در اینصورت در زمان واحد هر دو خطاب فعلیت پیدا میکنند ولی فعلیت این دو خطاب معاً مستلزم طلب جمع بین الضدین نیست چرا که خطاب مهم ، خطاب طولی نسبت به خطاب أهم است ـ یعنی مهم مشروط به عصیان أهم است ـ و همین طولیت مشکل و محذور را از بین میبرد.

این فرمایشات مرحوم نائینی در مقدمۀ سوم بود که ابتداء دو مطلب را بیان فرمودند و بر اساس آنها به اشکالات جواب داده اند.

مرحوم امام در مناقشۀ به این فرمایشات مرحوم نائینی فرموده اند : هرچند که ما این دو مطلبی که شما در این مقدمۀ ثالثه بیان کردید ـ یعنی عدم تأخر زمان شرط از زمان فعلیت تکلیف و عدم تأخر زمان امتثال از زمان فعلیت تکلیف ـ را بپذیریم ولی در عین حال این مطالب نمیتوانند در حل اشکالات مفید فایده باشند بلکه اشکالی در بین وجود دارد که ولو شما ملتفت به آن شده اید ولی مطالب شما نمیتواند آن اشکال را حل نمیکند و آن اشکال اساس نظریۀ ترتب را از بین میبرد.

اما اینکه چرا فرمایشات مرحوم نائینی نمیتواند مشکل را حل بکند ؟ مرحوم امام فرموده اند : اگر خطاب مهم مشروط به عصیان أهم باشد ، از این امر خروج از محل بحث لازم می آید یعنی لازم می آید که مقام از خطاب ترتبی خارج بشود ؛ و بیان شما هم نمیتواند اشکال را حل بکند چرا که شما که موضوع و شرط خطاب مهم را « عصیان الأهم » قرار میدهید ، این « عصیان الأهم » یا امر آنی است که از زمانیات نیست یعنی باقی در زمان نیست و احتیاجی به زمان ندارد و یا اینکه این « عصیان الأهم » را از زمانیات میدانید که احتیاج به زمان دارد.

و علی أیّ تقدیرٍ ـ یعنی چه اینکه عصیان أهم امر آنی باشد و چه اینکه امر زمانی باشد ـ اشکال خروج مقام از بحث ترتب ، وارد میشود. چرا که اگر « عصیان الأهم » امر آنی باشد یعنی عصیان در یک لحظه محقق بشود و بقاء در زمان نداشته باشد ، در اینصورت فعلیت امر به مهم به اینست که در آن لحظه و آنِ خاص عصیان محقق بشود و تا عصیان أهم محقق نشود شرط فعلیت مهم حاصل نیست و مهم فعلی نمیشود و آن لحظه و آنی که عصیان محقق میشود ، در آن لحظه هم ولو امر به مهم فعلی است ولی در این زمان دیگر أهم وجود ندارد تا اینکه امر به مهم در کنار امر به اهم مصداق امرین فعلیین در زمان واحد و خطاب ترتبی باشند. فلذا در این تقدیر خروج از بحث ترتب لازم می آید.

اما اگر شما « عصیان الاهم » را از زمانیات بدانید و بگویید عصیان در آنات متدرج محقق میشود ، در اینصورت هم میبایست ببینیم که عصیان به چه وسیله ایی و در کجا محقق میشود ؟ عصیان تکلیف در جایی تحقق پیدا میکند که مأموربه بلاعذرٍ در مقداری از وقت که یفوت به التکلیف انجام نشود. بعبارت دیگر : عصیان التکلیف لا یتحقق إلا بمضیِّ زمانی که بعد از مضیِّ آن زمان دیگر شخص نمیتواند آن تکلیف را انجام بدهد. و إلا اگر زمان امتثال تکلیف باقی باشد عصیان تکلیف محقق نمیشود. پس عصیان تکلیف در جایی محقق میشود که زمانِ امکانِ امتثال تکلیف بگذرد و بعد از آن زمان دیگر شخص امکان امتثال نداشته باشد.

حال باتوجه به این مطلب در محل بحث میگوییم که : عصیان الأهم و فوت الأهم لا یتحقق إلا بمضیّ زمانیکه لا یتمکن المکلف از اطاعت امر به أهم و قبل از مضی این زمان خود تکلیف أهم باقی است و عصیانی محقق نشده است تا اینکه امر به مهم فعلی بشود ، بعد از مضیّ این زمان هم ـ یعنی زمانیکه لایتمکن المکلف من الامتثال بالأهم ـ ولو که أهم عصیان شده و فوت میشود ولی در این زمان همانطور که امکان امتثال واجب أهم نیست همچنین در این زمان امکان امتثال مهم هم نیست چرا که مفروض اینست که واجب ، واجب مضیّق است و هم واجب أهم و هم واجب مهم هر دو احتیاج به مثلاً پنج دقیقه وقت دارند و در این فرض چنانچه مقداری از وقت بگذرد که دیگر نتوان أهم را امتثال کرد و عصیان أهم محقق بشود در اینحالت مهم هم قابل امتثال و تحقق نیست ، و وقتی مهم هم قابل تحقق نبود چگونه میشود که امر به آن فعلی بشود ؟ پس ولو که امر به مهم مشروط به عصیان أهم است ولی قبل از زمان عصیان أهم ، امر به مهم نمیتواند فعلی بشود چرا که شرطش محقق نشده است و بعد از عصیان أهم هم مهم نمیتواند محقق بشود چرا که همانطور که در این زمان أهم امکان امتثال ندارد ، مهم هم امکان امتثال ندارد.

پس اگر شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم » باشد چه اینکه عصیان امر آنی باشد و چه اینکه عصیان امر زمانی باشد ، در اینحالت دو امر فعلی فی زمانٍ واحد با همدیگر جمع نمیشوند و خروج از بحث ترتب لازم می آید.

در ادامه مرحوم امام فرموده اند که : اما اگر گفتیم که شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم » نیست بلکه شرطِ فعلیت مهم عنوان انتزاعی « کون المکلف ممّن یعصی فیما بعد » و یا عنوان انتزاعی دیگری است ، در اینصورت هم محذور و مفسدۀ « طلب جمع بین الضدین » پیش می آید. چرا که این عنوان انتزاعی « کون المکلف ممن یعصی فیما بعد » از همان زمان اول و قبل از اینکه مضیّ زمان امتثال أهم اتفاق بیفتد ، برای مکلف ثابت است فلذا مکلف از یک جهت مأمور به امتثال أهم است چرا که هنوز امکان امتثال أهم وجود دارد و زمان نگذشته است و از طرف دیگر مأمور به مهم است چرا که شرط فعلیت مهم الان موجود است و همین الان وصف انتزاعی منطبق میشود ؛ پس در اینجا در زمان واحد دو امر فعلی متوجه مکلف شده است در حالیکه مکلف قدرت بر جمع بین الفعلین را ندارد.

و اینکه در کلام مرحوم نائینی آمده است که : أهم و مهم در طول یکدیگر هستند و از نظر رتبه تقدم و تأخر دارند ؛ این مطلب ایشان مشکل طلب جمع بین الضدین را حل نمیکند چرا که شخص بالاخره در این زمان مأمور به دو فعل است و معنایش اینست که شخص میبایست معاً این دو فعل را تحویل مولا بدهد در حالیکه قدرت بر این امر ندارد.

این اشکالی بود که در کلام مرحوم امام نسبت به فرمایشات مرحوم نائینی ذکر شده است ، و بعد از آن هم فرموده اند که : با این اشکال اساس نظریۀ ترتب از بین میرود.

این اشکال در کلام مرحوم خویی هم منعکس شده است و ایشان در مصباح و محاضرات وجه چهارم از وجوهی که برای استحالۀ ترتب مطرح شده است را همین وجه قرار داده اند و از آن جواب داده اند.

مرحوم خویی در مقام جواب از این اشکال فرموده اند که : چنانچه شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعی ایی مانند « کون المکلف ممّن یعصی فیما بعد » باشد و یا « عصیان الأهم » بنحو شرط متأخر ، شرط فعلیت مهم باشد ؛ در اینصورت این اشکال وارد نیست و جواب از آن واضح است چرا که مسئلۀ طولیت وجود دارد و اشتراط و تقیید مشکل را حل میکند.

اما چنانچه شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم » آن هم بنحو شرط مقارن باشد ، در اینصورت اگر امر به أهم را امر آنی بدانیم و نه امر زمانی ـ که در این تقدیر امتثال و عصیان آن هم امر آنی میشود ـ در این تقدیر اشکال مسجّل است و راه خلاصی از آن نیست.

اما چنانچه شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم » آن هم بنحو شرط مقارن باشد ولی أمر به أهم امر زمانی باشد یعنی باقی در زمان باشد ، در اینصورت هم میتوان از اشکال جواب داد.

پس حاصل جواب مرحوم خویی این می شود که : چنانچه شرط فعلیت مهم امر انتزاعی باشد که قبل از عصیان الأهم حاصل است و یا اینکه شرط فعلیت مهم نفس العصیان بنحو شرط متأخر باشد ، جواب از این اشکال واضح است.

اما چنانچه شرط فعلیت مهم نفس العصیان أهم بنحو شرط مقارن باشد ، میبایست بین اینکه امر به أهم امر آنی است و یا اینکه امر زمانی است تفصیل بدهیم ؛ اگر امر آنی بود اشکال وارد و مسجل است ولی اگر که امر زمانی بود بازهم میتوان از این اشکال جواب داد. این حاصل جواب مرحوم خویی نسبت به این اشکال است . اما توضيح ذلک :

اینکه اگر شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعی ایی مانند « تعقب به عصیان » و یا « کون المکلف ممّن یعصی فیما بعد » باشد و یا اینکه شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم بنحو شرط متأخر باشد » ، در اینصورتها اشکال وارد نیست یعنی محذورِ « طلب جمع بین الضدین » پیش نمی آید چون همانطور که مرحوم خویی و مرحوم نائینی در مقدمۀ پنجم فرموده اند : طلب جمع بین ضدین موجبات و اسباب خاصه ایی دارد که هیچ یک از آنها در محل کلام ـ یعنی خطاب مهم و أهم ـ وجود ندارد. مرحوم نائینی در مقام بیان موجبات طلب بین فعلین سه سبب ذکر فرمودند ، که عبارت بودند از اینکه : یا اینکه کلٌّ من الخطابین مقیّد به اتیان متعلق خطاب آخر باشد ، یا اینکه حداقل أحد الخطابین مقیّد به اتیان متعلق خطاب آخر باشد و یا اینکه هر دو خطاب مطلق باشد.

مرحوم خویی هم در این مقام سبب سوم یعنی اطلاق هر دو خطاب را بیان نکرده اند ولی دو سبب دیگر را اضافه کرده اند و فرموده اند : یک سبب اینست که از همان ابتداء مولا جمع بین الامرین را بخواهد که معلوم است که این مورد خارج از محل بحث است. و سبب دیگر هم اینست که مولا بگونه ایی امر به متعلق ها بکند که مکلف نتواند آنها را انجام بدهد مگر در زمان واحد. مثل اینکه مولا بصورت مستقل امر به کتابت و امر به جلوس بکند در حالیکه مکلف از جهت زمانی ـ بخاطر ضیق وقت و یا غیر از آن ـ نمیتواند کتابت را انجام بدهد مگر در حال جلوس و همچنین نمیتواند جلوس را انجام بدهد مگر در حال کتابت.

علی ای حالٍ جواب مرحوم خویی در این قسمت اینست که : در اینجا محذور طلب جمع بین ضدین پیش نمی آید چرا که موجبات طلب جمع بین ضدین امورات خاصه ایی هستند که هیچ یک از آن ها در این محل بحث ـ که مهم مشروط به عنوان انتزاعی « کون المکلف ممن یعصی فیما بعد » يا مشروط به نفس عصيان از باب شرط متأخر است و خطاب أهم مطلق است ـ وجود ندارد.

و بحسب تعبیرات مرحوم نائینی هم از این اشکال اینگونه جواب داده میشود که : چنانچه هر دو خطاب ـ أی خطاب أهم و مهم ـ مطلق میبودند جمع بین آنها مقتضی طلب جمع بین ضدین بود ولی از آنجا که أهم مطلق است ولی مهم مشروط است دیگر جمعِ بینِ فعلیتِ این خطابِ مهمِ مشروط ـ بخاطر عدم امتثال أهم ـ و خطابِ أهمی که مطلق است به هیچ وجه مستلزم محذور « طلب جمع بین ضدین » نیست بلکه با همان وجوهی که مرحوم نائینی بیان کردند اساساً مستحیل است که این مورد سر از طلب جمع بین ضدین در بیاورد.

پس جواب از این اشکال که اگر شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعی « کون المکلف ممن یعصی فیما بعد » باشد در اینصورت محذور « طلب جمع بین ضدین » پیش می آید ، به این نحو داده میشود که از آنجا که خطاب مهم خطاب مقید و مشروط به عدم اتیان متعلق تکلیف آخر که أهم باشد ، است همین اشتراط محذور طلب جمع بین ضدین را حل میکند.

اما اگر که شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم بوجوده الخارجی آن هم بنحو شرط مقارن » باشد ، آیا خروج مقام از بحث ترتب لازم می آید یا نه؟

مرحوم آقای خویی در این قسمت هم فرموده اند که : در این تقدیر هم اشکال وارد نمیشود و خروج مقام از بحث ترتب لازم نمی آید.

ایشان فرموده اند که : بله اگر امر به أهم ، أمر آنی و غیر قابل بقاء باشد که طبعاً عصیان آن هم آنی میشود در این فرض اشکال وارد است چرا که با عصیان امر به أهم در آنِ أول امر به أهم ساقط میشود و در آنِ دوم که امر به مهم بخاطر تحقق شرطش ـ یعنی عصیان أهم ـ فعلی میشود ، در این زمان هم امر به أهم باقی نمانده است تا اینکه مورد از موارد اجتماع امرین فعلیین باشد و مورد خطاب ترتبی قرار بگیرد. پس در اینصورت قبل از عصیان که امر به أهم هست ولی امر به مهم نیست و بعد از آنِ عصیان هم ولو که امر به مهم هست ولی امر به أهم وجود ندارد تا اینکه مورد از موارد اجتماع امرین فعلیین بشود و مورد خطاب ترتبی قرار بگیرد.

اما چنانچه امر به أهم آنیّ الوجود نباشد بلکه از زمانیات باشد که قابل بقاء در طول زمان است که در این تقدیر طبعاً عصیان آن هم امر زمانی میشود ، در اینصورت دیگر اینگونه نیست که به مجرد تحقق عصیان، امر به أهم ساقط بشود چرا که عصیان باتوجه به اینکه امر زمانی است در زمان گسترش و وسعت دارد یعنی با شروع در عصیان أهم همچنان امر به أهم باقی است و در اینحال امر به مهم هم فعلی میشود. اینگونه نیست که به مجرد شروع عصیان اهم امر به أهم ساقط بشود بلکه با شروع عصیان شرط فعلیت امر به مهم محقق میشود و امر به مهم فعلی میشود در حالیکه امر به أهم هنوز ساقط نشده است و مورد از موارد اجتماع امرین فعلیین میشود.

بله اگر عصیان الأهم استمرار پیدا کند تا زمانیکه مکلف در آن زمان متمکن از امتثال أهم نیست ، در اینصورت امر به اهم ساقط میشود ولی نه از جهت اینکه عصیان مسقط امر به أهم است بلکه از این جهت که امکان امتثال ندارد چرا که هر تکلیفی در صورتی باقی است که امکان امتثال آن برای مکلف وجود داشته باشد. ولی قبل از آن زمان ولو که عصیان أهم محقق شده است و شخص شروع در عصیان أهم کرده است بمجرد این شروع در عصیان امر به اهم ، امر به أهم ساقط نمیشود.

بنابراین میشود که عصیان به أهم را حتی بنحو شرط مقارن ، شرط برای فعلیت مهم قرار بدهیم و آن مشکل خروج از بحث ترتب پیدا نمیشود. این فرمایش مرحوم خویی در جواب از اشکال بود که اصل این اشکال در کلام خود مرحوم نائینی آمده بود و توضیح اکثر نسبت به آن هم در کلمات مرحوم امام ذکر شده بود.

آیا این جواب مرحوم آقای خویی تمام است یا نه؟

در این قسمت گفته میشود که : جواب ایشان در فرضی که شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعیِ « تعقب به عصیان » و یا « کون المکلف ممّن یعصی فیما بعد » باشد ، این جواب ایشان تمام و واضح است با همان توضیحی که قبلاً بیان شد که نفس اشتراط در ناحیۀ مهم مشکل را حل میکند.

و همچنین اگر شرط فعلیت مهم « عصیان أهم بنحو شرط متأخر » باشد در اینصورت هم با همین اشتراط در ناحیۀ مهم مشکل حل میشود و جواب مرحوم خویی در این قسمت هم تمام است. و در واقع هم آنچه که در کلمات متقدمین در باب ترتب مطرح بوده است همین شرط بودن « عصیان الاهم بنحو شرط متأخر » بوده است و اساساً تقریبی هم که مرحوم آخوند برای ترتب بیان کرده است و همچنین در کلمات صاحب فصول و اعلام متقدم دیگر آمده است ، همین بود که عصیان بنحو شرط متأخر باشد و یا اینکه اگر شرط مقارن باشد ، شرط مقارنی که عنوان انتزاعی مثل « بناء و عزم بر عصیان » باشد ـ نه نفس عصیان ـ ؛ و در این تقدیر هم اشکال جواب داده شد.

اما چنانچه شرط فعلیت مهم « عصیان اهم بوجوده الخارجی بنحو شرط مقارن » باشد ، در این قسمت مرحوم خویی در یک تقدیر یعنی در فرض آنی بودن اشکال را پذیرفته اند و فرموده اند که جوابی از آن وجود ندارد. ولی در فرض آخر یعنی در فرضی که زمانی باشد فرموده اند که بازهم میتوان از این اشکال جواب داد ؛ لکن بنظر میرسد که در این قسمت هم اشکال جوابی ندارد و مسجل است.

بر این اساس ما در باب ترتب میبایست ملتزم به این بشویم که : یا اینکه شرط فعلیت مهم « نفس عصیان أهم است ولی علی نحو شرط متأخر » و یا اینکه شرط فعلیت مهم عنوان انتزاعی است ، علی ایّ حالٍ اینگونه نیست که قول به ترتب از بین برود بلکه قول به ترتب تصحیح میشود ولی با همان تقریب خاصی که تقریب متقدمین بوده است نه تقریب مرحوم نائینی که شرط فعلیت مهم را « عصیان الاهم بنحو شرط مقارن » قرار داده بودند.

والحمدلله رب العالمین.